

بررسی ممدوحین منوچهری

مسیح‌الله جمالی

گفتار تذکره‌نویسان درباره منوچهری مانند شرح اغلب بزرگان سرزمین ایران صریح و صحیح نیست. از این نظر در نگاشتن ترجمه احوال استاد اطلاعاتی را که از استادان فن به دست می‌آید با آن قسمت از اقوال تذکره‌نویسان که به صحبت‌شان اطمینان نیست درهم ریخته و از نظر می‌گذرانیم.

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از بزرگان شعرا خوش قریحه و شیرین سخن زبان فارسی است. تخلص وی یعنی "منوچهری" ظاهراً از نام منوچهر بن قابوس (۴۲۳-۴۰۳) گرفته شده است، منتهی در دیوان حاضر به هیچ وجه از این امیر نامی نیست و فقط عنوان قصیده را منوچهر بن قابوس نوشته، و قصیده ۲۷ (چاپ حاضر) را نیز که در مدح اسپهبد است در حق این امیر زیاری دانسته‌اند و این نکته اخیر ظاهراً درست نیست زیرا گذشته از آن که اسپهبدان طبرستان چنانکه از تواریخ برمی‌آید خود سلسله‌ای مستقل بوده و ارتباطی با آل زیار نداشته‌اند و در خود این دو قصیده نیز ذکری از منوچهر بن قابوس نیست و هیچگونه کنایت و اشارتی که رساننده القاب و عناوین این امیر باشد در این دو شعر دیده نمی‌شود معذک به پیروی از قول سلف و برخی قراین دیگر که خواهیم گفت و در متن کتاب نیز بدان اشاره شده است باید تخلص منوچهری را مادام که دلایل قطعی بر نقض آن به دست نیامده است، مأخوذ از نام فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس دانست و گفت که شاعر نخست در دستگاه این امیر عمر می‌گذاشته و یا با دربار وی ارتباط داشته است و این مسئله را در دیوان موجود و □ تا حدی کثرت نام مرغان خوش آوازه گل

و گیاهی که برخی از آنها ویژه نقاط سرسبز شمالیست و وصف شاعر در مناظر زیبایی از آن حدود و کرانه‌های دریا که جز به دیدن توصیف‌پذیر نمیباشد اثبات می‌کند و ما را بر آن می‌دارد که قبول کنیم شاعر شیرین سخن دامغانی باید نقاط سرسبز و شایسته شمالی را در جوانی دیده باشد. با توجه بدین نکته و بنا بر آنچه از تاریخ سرودن قصاید شاعر و ممدوحین وی و تتبع دیوانش برمی‌آید، منوچهری تا سال فوت منوچهر بن قابوس (۴۲۳) در دستگاه این امیر بوده و با وی ارتباط داشته است. آنگاه پس از فوت فلک‌المعالی بر حسب آن که مقیم دربار یا مرتبط با درگاه وی بوده از مازندران یا اقامتگاه خویش آهنگ ری کرده است و در این شهر به مدح علی بن عمرانی و طاهر دبیر عمید عراق پرداخته است. این نکته را تصریح خود شاعر و مدایحی که در مدح این دو تن دارد تایید می‌کند چنان که ضمن قصیده ۴۶ که در مدح علی بن عمران است می‌گوید:

سوی تاج عمرانیان هم بدیشان
بیامد منوچهری دامغانی

و این تصحیح اشارتی صریح است به آمدن شاعر به شهر ری، همچنان که در ضمن قصیده ۳۷ به مناسبتی صریحاً به رفتن خویش از ری اشاره می‌کند و می‌گوید خواست از ری خسرو ایران مرا بر پشت پیل ... و نیز در قصیده‌ای که در مدح طاهر دبیر دارد (قصیده ۴۸) وی را با منصب کدخدائی می‌ستاید و ناچار این قصیده باید پیش از عزل طاهر عمیدی عراق و آمدن بوسهل حمدوی به جای وی یعنی پیش از جمادی‌الآخر سال ۴۲۴ سروده شده باشد. پس به قراین مذکور در فوق هنگامی که طاهر دبیر و علی بن عمران با لشکر خراسان و تاش فراش مقیم ری و مأمور دفع علاءالدوله کاکویه بوده‌اند و پس از فوت فلک‌المعالی منوچهری به شهر ری آمده است. آنگاه پس از عزل طاهر و سرگرم شدن علی بن عمرانی به جنگ با علاءالدوله در حوالی اصفهان و همدان و قزوین و روی کار آمدن احمد بن عبدالصمد عازم دربار سلطان مسعود غزنوی گردیده و چون احمد بن عبدالصمد وزارت یافته

است، شاعر ناچار به حضور وی رسیده و چون احمد بن عبدالصمد در آغاز سال ۴۲۴ وزارت یافته است شاعر ناچار پس از این تاریخ به حضور رسیده و بدین حساب منوچهری قسمتی از سال ۴۲۳ و قسمتی از سال ۴۲۴ یا همه آن را در ری زیسته است. به هر جهت منوچهری به امر سلطان و به امید پشتیبانی و نوازش وزیری چون احمد بن عبدالصمد که خود از کفایة رجال و از منشیان بنام دربار مسعود و مردی ادیب و شعر دوست و فضل پرور بوده، به درگاه وی روی آورده است. چنانکه خود ضمن قصیده (۳۸) به مطلع:

الا یا خیمگی خیمه فروهل
خداوندا من اینجا آمدستم
که پشاهنگ بیرون شد ز منزل
بامید تو و امید مفضل

از آنچه گذشت معلوم شد که منوچهری پس از سال ۴۲۴ به امید حمایت وزیر و به امر سلطان با پیل از ری به دربار رفته و مقیم درگاه مسعود گردیده و قصاید غرّا و دلکشی در مدح وی سروده است. اما نکته‌ای که ظاهراً ابهامی به جا می‌گذارد اینست که شاعر در قصیده ۴۰ سروده است اشاره می‌کند که برای رسیدن به درگاه سلطان پیاده کوهها و دشت‌ها پیموده و به دربار پیوسته است تا سلطان از ساری بازگردد و این اشاره با آنچه سابقاً گفته شد که شاعر از شهر ری با پیل به دربار آمده است مابینتی ایجاد می‌نماید ولی با اندک دقتی می‌توان بدین گونه رفع ابهام کرد که شاعر پس از رسیدن به دربار مسعود ظاهراً به علت سفرهای پیاپی و حرکت دائمی سلطان از شهری به شهری دیگر وقتی از رکاب شاه دور مانده و ناگزیر شده است که پیاده کوه و دشت را طی کند تا به درگاه رسد و آنجا منتظر بازگشت سلطان از مازندران گردد. باری شاعر خوش قریحه و باذوق ما از این پس به چکامه سرائی و مدیحه‌گویی پرداخته و بوستان شعر فارسی را از گل‌های زیبا و شاداب خاطر وقاد خویش مزین ساخته است.

ممدوحین شاعر:

بیشتر اشعار منوچهری در مدح سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲-۴۲۱) است و شاعر در این قصاید علاوه بر مدیحه‌سرایی، به جزئیات زندگی و جنگ‌ها و گرفتاریهای مسعود از جانب ترکان سلجوقی اشاره کرده است و از روی همین وقایع است که تاریخ سرودن قصاید را با مقایسه متون تاریخی می‌توان تعیین کرد. دیگر از ممدوحین شاعر احمد بن عبدالصمد وزیر است و منوچهری آن مدایح را در حق احمد بن حسن میمندی دانسته‌اند و ما در تعلیقات متذکر شده‌ایم که احمد بن حسن که در آغاز سال ۴۲۴ روی در نقاب خاک کشیده ممدوح منوچهری نبوده است. امیر فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس و ابوسهل زوزنی و ابوالقاسم کثیر و طاهر دبیر و علی بن عبیدالله صادق معروف به علی دایه و عنصری شاعر و علی بن عمران و ابوالحسن عمرانی و فضل بن محمد حسینی و ابو حرب بختیار محمد و خواجه محمد قصری و خواجه ابوالعباس و حکیم عنصری و ابوالحسن بن علی بن موسی همه در عداد ممدوحین شاعرند و ما ترجمه احوالشان را دیده‌ایم.

تولد و وفات شاعر:

تولد شاعر معلوم نیست و وفاتش را که در جوانی اتفاق افتاده است سال ۴۳۲ هجری ضبط کرده‌اند. منوچهری شاعری است لطیف طبع و شیرین سخن، با ذوقی سرشار و حفظی قوی و قریحتی خداداد. در توصیف و تشبیه به ویژه در وصف مناظر طبیعت نقاشی است که با کلمک مویین خویش منظره‌ای را پیش دیده‌ما مجسم می‌سازد و به الفاظ و عبارات خشک و بی‌روح دم مسیحایی می‌دهد و بدانگونه ترکیبی می‌سازد که گوئی عصاره‌ی زیبایی و کمال قرون و اعصار در آن گرد آمده است. از این روی برخی تشبیهات وی هنوز در ادبیات فارسی نظیر نیافته است. همه کس کمان رنگین قوس قزح را دیده و کم و بیش آن را ستوده است ولی کدام کس توانسته است آن را همچون استاد منوچهری شاعرانه و استادپسند در قالب کوتاهترین عبارت لطیف و زیبا بیان کند و بسراید.

بامدادان بر هوا قوس قرح
 پنج دیبای ملّون بر تنش
 یا تجسّم سر زدن خورشید را از پشت کوه بدین استادی و مهارت نقش خواطر سازد
 و بگوید:

سر از البرز بر زد قرص خورشید
 بگردار چسراغ نیم مرده
 چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن
 که هر ساعت فزون گرددش روغن

ممدوحین:

قصیده ۱ ممدوح ابوالحسن وزیر مسعود غزنوی است اما شاید این نکته اشتباه باشد زیرا مسعود غزنوی وزیری که کنیه اش ابوالحسن باشد نداشته است. از اینرو تصور می رود که منظور از ابوالحسن ممدوح شاعر در این قصیده ابوالحسن عمرانی باشد که منوچهری اشعار دگری در مدح وی سروده است.

در وصف بهار و مدح ابوالحسن

بهار آمد و آورد گل و یاسمن
 آسمان خیمه زد از بزم □
 بوستان گویی بتخانه فرخار شده است
 و در آخر چنین آمده است:

□ عتّای گشته سلب قوس قرح
 سال امسالین نوز طربناک تر است
 سندس رمی گشته سلب یاسمن
 پار و پیرار همی دیدم اندوهکنا
 از موافق شدن دوست با ابوالحسن
 این طربناکی و چالاکی او هست کنون

احتمال می رود در مدح احمد بن عبدالصمد وزیر است.

این قصیده در دو نسخه قدیمی ملک و دهخدا که به ترتیب قدیمی ترین نسخه های دیوان منوچهری هست نیست. از این رو ذهن اندکی متوجه این نکته می شود که شاید این قصیده از استاد نباشد ولی چون دلیلی بر اثبات این حدس در دست

نیست تنها بدین تذکر قناعت می شود تا بعدها با پیداشدن نسخی کهن تر حقیقت مکشوف شود. ممدوح شاعر را در این قصیده نتوانسته معلوم کنیم که کیست و از خواجه مراد کدام کس است، آیا احمد بن عبدالصمد وزیر مراد است یا دیگری؟
 همی ریزد میان باغ لؤلؤها به زنبرها
 همی سوزد میان راغ عنبرها به مجمرها
 ز قرقوبی بصرها فرو افکنده بالشها
 ز بوقلمون بوادیها فرو گسترده بسترها
 زده باقوت رمائی بصرها به خرمنها
 فشانده مشک خرخیزی به بستانها به زنبرها
 تا می رسد به ممدوح:

بهاری بس بدیعت این گرش با ما بقا بودی
 چمن خواجه را بینم بهار خرم شادی
 ولیکن مندرس گردد باسانها و آذرها
 که بفراید با بانها و نگزایدش □ صرصرها
 گرازان روی سنبلها و یازان زیر عرعرها
 خجسته خواجه والا در آن زیبا نگارستان

ممدوح

ممدوح فضل بن محمد حسینی - تنها در کتاب یتیمه الدهر ثعالی در ذیل آن و کتاب دمیة الفصیر باخرزی به شخصی بنام قاضی ابوبشر فضل بن محمد جرجانی برمی خوریم که سالهای آخر عمر صاحب بن عباد را دریافته و معاصر قابوس نیز بوده است و پسر وی ابوالمظفر پس از فوت فلک المعالی و روی کار آمدن باکالیجار به نیابت انوشیروان پسر فلک المعالی با دختر باکالیجار و مال ضمان در نیشابور به خدمت مسعود غزنوی رسیده است و همچنین شخصی بنام ابوعاصم فضل بن محمد الفضیلی را می شناسیم که باخرزی او را در سال ۴۴۵ دیدار کرده است. شاید این دو تن که نام فضل بن محمد دارند یکی ممدوح شاعر باشد و نیز بعید نیست که ممدوح دیگری باشد که از وی نتوانستیم اطلاعی به دست آوریم. احتمال اینکه قصیده از منوچهری باشد نیز هست.

در وصف بهار و مدح فضل بن محمد حسینی

وقت بهارست و وقت ورد مورّد
 گنجی آراسته چو خلد مخلد

گیتی فرتوت گوزپشت دژم روی
برنا دیدم که پیر گردد هرگر

تا می رسد به:

فضل محمد که هیچ کس نشناسد
صاحب عادات نیک و سید سادات
تاش به حوا ملک خصال همه ام
بار خدائی که جود را و کرم را
چون علوی و حمینی است ستوده است
وان هنر بی عدد که هست بدو در
تا نبود روضه مبارک محمود
و اشعار ادامه می یابد تا بدینجا

شاعر و مهتر دلست و زیرک و والا
هست طیب بزرگ و هست منجم
کاتب نیک است و هست نحوی استاد
فاعل فعل تمام و قول مصدق

قصیده ۱۱

بنگر تا چون بدیع گشت و مجدّد
پیر ندیدم که تازه گردد وامرد

فضل محمد چنان که فضل محمد
قاعدۀ مکرمات و فایده حد
تاش به آدم بزرگوار همه جد
نیست جز او در زمانه منزل و مقصد
دو طرف او چنان دو حد مهند
هست چنان گوهری که هست مستند
عود نروید بر او نه سنبل و نه □

رودکی دیگرست و نصر بن احمد
فلسفی و هندسی و صاحب □
صاحب عباد هست و هست میژد
والی عزم درست و رأی مستد(الی آخر)

ممدوح خواجه ابوالحسن بن حسن، چنانکه در ذیل صفحه آمده نسخه‌ها عنوان
قصیده را ابوالحسن میمندی نوشته‌اند و پیداست که اشتباهست و ابوالحسن بن
حسن که در خود قصیده آمده و ممدوح شاعر است شناخته نیست زیرا شاعر در
طی اشعار خود سه تن را بنام ابوالحسن ذکر و مدح کرده است، یکی ابوالحسن
عمرانی رئیس مؤید علی محمد و دیگری ابوالحسن بن علی بن موسی و سوم
همین ابوالحسن بن حسن و از این سه تن تنها ابوالحسن عمرانی شناخته می‌شود.
ابوالحسن عافر بن الحسن نامی نیز در ذیل یتیمه‌الدهر ثعالبی (ج ۱ ص ۲۹، ۴۴ و

ج ۲ ص ۲۷، ۶۶ ۹۵) ذکر شده است که معاصر ثعالبی است.
در وصف نوروز و مدح خواجه ابوالحسن بن حسن

روزی بس خرمست می گیر از بامداد هیچ بهانه نماند ایزد داد تو داد
خواسته داری و ساز بی غمیت هست باز ایمنی و عز و ناز، فرخی دین و داد
□ چه خواهی اگر خوش بری و خوش □ انده فردا مبر گیتی خواب است و باد

ادامه می دهد تا می رسد به

زان می عنابگون در قدح آبگون

باقی مهتابگون ترکی حورا نژاد

ای بدل ذوبزن ابوالحسن بن الحسن

فاعل فعل حسن صاحب دو کف راد

در همه کاری صبور وز همه عیبی نفور

کالبند نسو □ نور کالبند ماز لاد

فضل و کرم کرد تست جمور و □ ورد تست

دولت شاگرد تست گوهر و عقل اوستاد (والی آخر)

قصیده ۱۲

بختیار

بختیار (ابو حرب بختیار) در مطالب گذشته آمده است که ممدوح شناخته نشد و به
دلایل استمسالی □ نه قطعی این ممدوح را بر یکی از دو تن از معاصران شاعر یکی
محمد بن نصر بن سبکتکین و دیگری با کالیجار کوهی خال منوچهر بن قابوس قابل
انطباق دانستیم و در توضیح آن اضافه شده که ابو حرب فرزند علاء الدوله کاکویه
(حاکم نطنز) نیز محتمل است ممدوح شاعر باشد ولی اینک بجای نقل آن دلایل
مشروح متذکر می شویم که مسجد جامع سمنان را کتیبه‌ای است از امیر اجل بختیار
پسر محمد حاکم قومس که بی شک میان سالهای ۴۱۷ و ۴۴۶ بنا شده است.

این اطلاع بر کتیبه مسجد جامع سمنان هر گونه تردیدی را در شخصیت مستقل ممدوح منوچهری که جز آن دو تن مورد اشاره باشد از میان می برد، منتهی از احوال این ممدوح نیز جز کتیبه فوق و اشعار منوچهری چیزی در کتیبه که مورد استقصای ما بوده است نیافتیم. اما جای آن دارد که این بانی جامع سمنان را که ممدوح منوچهری است بسطور تقریب نه بطور قطع و یقین همان ابوحرب فرزندان علاءالدوله ابو جعفر محمد بن □ یار کاکویه حاکم نطنز بدانیم و تطبیق کنیت ممدوح منوچهری و نام پدر او را با این ابوحرب فرزندان علاءالدوله محمد بن □ و نزدیکی دو محل قومس و نطنز را از لحاظ حوزه فرمانروائی و تطبیق زمان زندگی هر دو تن مورد بحث را علی العجالة دلیل صحت حدس قرار دهیم و سخن کوتاه کنیم.

در مدح (ابوحرب) بختیار

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد	زان ده مرا که رنگش چون جلمار □ باشد
می ده چهار ساغر تا خوشگوار باشد	زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد
هم طبع را نیدش فرزانه وار باشد	تا نه خروش باشد تا نه خمار باشد
نی نی دروغ گفتم این چه شمار باشد	باری نپید خوردن کم از هزار باشد
باده خوریم روشن تا روزگار باشد	خاصه که باده خوردن با بختیار باشد
خاصه که روز دولت مسعود یار باشد	خاصه که ماهروئی اندر کنار باشد
میر اجل که کارش با کارزار باشد	یا در میان مجلس با در شکار باشد
تا این جهان بجایست او را وقار باشد	او با سرور باشد او با یسار باشد
لشگر گذار □ باشد دشمن شکار باشد	دنیا □ باشد دینار بار باشد (الی آخر)

قصیده ممدوح خواجه طاهر

نسخه های دیوان به اشتباه ممدوح را "بو طاهر" و ابوطاهر را کنیه احمد بن حسن میمندی نوشته اند و آن بر اساسی نیست. قصیده در مدح طاهر دبیرست معتمد ری و قصیده ۴۸ نیز در مدح اوست.

در وصف بهار و مدح خواجه طاهر

باد نوروز همی در بوستان ظاهر شود	تا به سحرش دیده هر گلبنی ناظر شود
گل که شب ساهر شود پژمرده گردد بامداد	وین گل پژمرده چون ساهر شود زاهر شود
ابر هزمان یش روی آسمان بندد نقاب	آسمان بر رغم او ر بوستان ظاهر شود

تا برسد به

باد همچون دزد گردد هر طرف دیوار بای	بوستان آراسته چون کلبه تاجر شود
هر زمان دزد اندر افتد کلبه را غارت کند	مرغ چون بازاربان بر کار ما صابر شود
نوبهاران مفرش صدرنگ پوشد تا مگر	دوستی از دوستان خواجه طاهر شود

در مدح خواجه احمد وزیر سلطان مسعود غزنوی

ابر آزاری چمنها را پر از حورا کند	باغ پر گلین کند گلین پر از دیبا کند
گوهر حمرا کند از لؤلؤ بیضای خویش	گوهر حمرا کسی از لؤلؤ بیضا کند
کوه چون نیت کند چون سایه بر کوه افکند	باغ چون صنعا کند چون روی زی صحرا کند

تا می رسد به:

دولت مسعود خواجه گاهگاهی سرکشد

تا بداند خواجه کش دشمن کدام و دوست کیست	تا نگوید خواجه فرخنده از عمدا کند
در سرای این و آن نیکوتر استفا کند	
با چنین کم دشمنان که خواجه آغازد بجنگ	

اژدها را حرب ننگ آید که با حربا کند

در وصف نوروز و مدح خواجه احمد بن عبدالصمد وزیر

نوروز روز خرمی □ بود	روز طواف ساقی خورشید خد بود
مجلس بباغ باید بردن که باغ را	مفرش کنون ز گوهر و مسند زنده بود
آن برگهای شاسپرم بین و شاخ او	چون صد هزار همزه که بر طرف □ بود

نرگس بسان حلقه زنجیر زرنگر
تا می رسد به:

باران چون شیبانی بارد بروز بار
در مدح سلطان مسعود غزنوی

ابر آزاری برآمد از کران کوهسار
این یکی گل برد سوی کوهسار از سرغزار
خاک پنداری بماه و مشتری آبستن است
این یکی گویی چرا شد تا رسیده چون مسیح
تا می رسد به:

این نکرد الا بتوفیق ازل این اعتقاد
رایت منصور او افتخ باشد پیشرو

قصیده ۱۷

کاندر میان حلقه زرین □ بود

چون دست راد احمد عبدالصمد بود

باد فروردین بجنبید از میان مرغزار
وان گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار
مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار
زان یکی بیشوی چون مریم چرا برداشت بار

وان نکرد الا بتأیید □ آن اختیار
طالع مسعود او را تخت باشد پیشکار

تاریخ قصیده ۱۷، این قصیده را شاعر بدون شک در وصف جشن سده دهم بهمین ماه سال ۴۳۰ هجری که □ تاریخ بیهقی یعنی به قرینه وقایعی که نام می برد با روز پنجشنبه هیجدهم ربیع الاخر سال مذکور موافق بوده سروده است چه اولاً نوروز همان سال روز هشتم جمادی الاخر بوده ثانیاً عامل بستن مسعود بر جیحون و دنبال کردی بوری تکین □ همه وقایعی است که در پاییز و زمستان سال ۴۳۰ به وقوع پیوسته است و مندرجات تاریخ بیهقی با وقایعی که شاعر بدان اشارت می کند کاملاً موافقت دارد.

در مدح سلطان مسعود غزنوی

کرده ست رای تاختن و قصد کارزار
جشن سده طلایه نوروز و نوبهار
زاوَل بچند روز بیاید طلایه دار

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
وینک بیامده ست به پنجاه روز پیش
آری هر آنگهی که سپاهی شد برزم

این باغ و راغ ملک نوروزماه بود
این کوه و کوهپایه درین جوی و حویبار
قصیده ۲۱

ممدوح: از کلمه شهریار که در عنوان این قصیده آمده است و همچنین به قراین اوصافی که ممدوح را بدان ستوده تصور می رود که ممدوح مسعود غزنوی و مراد از شهریار این پادشاه باشد.

در وصف بهار و مدح شهریار

نوبهار آمد و آورد گل تازه فراز
ای بلند اختر نام آور تا چند بکاخ
می خوشبوی فراز آورد بریط بنواز
سوی باغ آی که آمدگه نوروز فراز
بوستان عود همی سوزد تیمار بسوز
فاخته نای همی ساز و طنبور بساز

قصیده ۲۳

ممدوح، مراد خواجه احمد در این قصیده بدون شک احمد بن عبدالصمد است نه احمد بن حسن میمندی چه منوچهری ظاهراً در کنف حمایت احمد بن عبدالصمد می زیسته و احمد بن حسن میمندی را در نیافته است.

در مدح خواجه احمد (عبدالصمد وزیر سلطان مسعود)

آمدست نوروز و آمد جشن نوروزی فراز
لااله خودروی شد چون روی بت رویان بدیع
کامکارا کارگیتی تازه از سرگیر باز
سنبل اندر پیش لاله چون سر زلف دراز
شاخ گل شطرنج سیمین و عقیقی گشته است
وقت شبگیران به □ بر شطرنج باز
تا می رسد به:

خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر
هر زمان زافراط عدل او چنان گردد کز و
ان فریدون قر و کبخسرو دل و رستم براز
زعفران گر کاری آرد بر دو دندان گراز

قصیده ۲۷

"اسپهد" چنانکه در صفحات دیگر آمده است "اسپهد منوچهر بن قابوس" ولی چنانکه از تواریخ پیداست اسپهد طبرستان خود سلسله ای مستقل و غیر از سلسله

آل زیار بوده‌اند و از سلسله اخیر کسی لقب اسپهبد نداشته است و علاوه بر این هم در این قصیده و هم در قصیده ۳۰ که آن نیز در مدح همین ممدوح است به هیچ وجه نام منوچهر بن قابوس □ فلک‌المعالی و یا اشارتی که رساننده القاب و عناوین این پادشاه باشد نیست، معذک به پیروی از قول سلف مراد از اسپهبد را منوچهر بن قابوس دانستیم.

در مدح اسپهبد

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ چنگ

از دل ابدال بگریزد بصد فرنگ سنگ

بگسلد بر اسب عشق عاشقان بر تنگ صبر

چون کشد بر اسب خویش از موی اسب □ ننگ

چنگ او در چنگ او همچون خمیده عاشقی

با خروش و با نفیر و با غریو و با غرنگ

تا می‌رسد به:

مهرگان جشن فریدونست و او را حرمتست

آذری نو باید و می خوردنی بی آذرنگ

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهر

ان کجا تنها به کشکنجیر بنوازد زرنگ

آب چون آتش بود با خشمش آتش همچو آب

گنگ چون دریا بود با جود او دریا چو گنگ

قصیده ۲۸

ممدوح وزیر سلطان مسعود غزنوی این قصیده بدون شک در مدح خواجه احمد

بن عبدالصمدست. زیرا چنانکه در مقدمه دیوان منوچهری آمده است شاعر احمد

بن حسن میمندی را درنیافته است، یعنی از دو تن وزیر مسعود تنها احمد بن

عبدالصمد را درک کرده و به امید احسان وی به درگاه پیوسته است. چنانکه خود در

ضمن همین قصیده گوید «خداوندا من اینجا آمدستم، بامید تو و امید مفضل» و

بدین ترتیب تاریخ سرودن این قصیده پس از وزارت یافتن احمد بن عبدالصمد

(سال ۴۲۴ هجری) یعنی سالهای ۴۲۵ و ۴۲۶ باید باشد.

در مدح وزیر سلطان مسعود غزنوی

الایا خیمگی خیمه فروهل

که پشاهنگ بیرون شد ز منزل

تسیره زن بزد طبل نخستین

شتربانان همی بندند محمل

نماز شام نزدیکت و امشب

درو خورشید را بینم مقابل

تا می‌رسد به:

حدیث او معانی در معانی

رسوم او فضایل در فضایل

همی نازد بعهد میر مسعود

چو پیغمبر به نوشیروان عادل

در مدح منوچهر بن قابوس

بسرآمد ز کوه ابرمازندران

چو ما شکنجی و ماز اندر آن

بسان یکی زنگی حامله

شکم کرده هنگام زادن گران

همی زاد این دختر بر سپید

پسر همچو فرتوت پنبه سران

جز این ابر و جز مادر زال زر

تزادند چونین پسر مادران

همی آمدند از هوا خرد خرد

بنور سپید اندر آن دختران

در مدح ملک محمد قصری

این مرد شناخته نشد و مانند ابوغانم معروف بن محمد قصری و ربیع بن مطهر

قصری را می‌شناسیم و شرح حال آن دو را در فهرست اعلام خواهیم دید. شاید

ارتباطی خانوادگی بین ممدوح منوچهری و یکی از این دو تن باشد.

در وصف نوروز و مدح (ملک محمد) قصری

نوروز در آمد ای منوچهری

بالالة لعل و باگل حمری

مرغان زبان را گرفته یکسر

بگشاد زبان رومی و عبری

یک مرغ سرود پارسی گوید

یک مرغ سرود ماوراءالنهری

قصیده ۴۳

میرکامکار: ظاهراً مراد سلطان مسعود غزنوی است به فراین اوصافی که شاعر در مدح وی آورده است.

در وصف بهار و مدح میرکامکار

اندر آمد نوبهاری چون مهی

بر سر هر نرگی ماهی تمام

یا چو سیم اندوده شش ماه بدیع

قصیده ۴۴

ممدوح، در قصیده اشارتی به ممدوح نیست اما بقراین احتمال می‌رود بوسهل زوزنی و فضل بن محمد حسینی باشد و بیشتر حدس روی بوسهل زوزنی می‌رود.

نوروز برنگاشت بصرها بمشگ و می

بستان سان بادیه گشته‌ست پر نگار

صد کارگاه □ کرده‌ست باغ □

نمناهای عز و تصویرهای می

از سنبش قبیله و از ارغوانش □

صد کارگاه تبت کرده‌ست دشت طی

منوچهری دامغانی و ابوالفرج رونی

شاهد چوهدری

اگرچه پاکستان (هند قدیم) در طول تاریخ همواره با ایران روابط تاریخی و فرهنگی و تمدنی و لسانی داشته، اما این روابط در دوران حکومت اسلامی در هر دو سرزمین به حدّ اعلامی‌رسد. مناطق سند و پنجاب تحت حکومت‌های مختلف مانند عباسیان و سامانیان و صفاریان و غزنویان به طور مستقیم اداره می‌شد. پس از حملات سلطان محمود غزنوی به هندوستان و فتح بخشی از آن سرزمین که امروز پاکستان‌نامیده می‌شود، دوره جدیدی از تاریخ اسلامی آغاز می‌شود زیرا از یک طرف، اسلام که تاکنون در منطقه محدود سند، در جنوب پاکستان رسیده بود و نتوانسته بود به سوی شرق و شمال پیشرفت کند، راهی برای پیشبرد آن پیدا شد و سراسر منطقه پاکستان و کشمیر با اسلام آشنا شد.

سلطان محمود غزنوی علاوه بر استقرار حکومت اسلامی در آن دیار، باعث گردید تا زبان فارسی نخستین بار به عنوان یک زبان رسمی و دولتی وارد آن کشور شود و روز به روز توسعه و گسترش یابد. حملات سلطان محمود به هندوستان (پاکستان کنونی) از ال ۳۹۲ هجری آغاز شد و هفده یا نوزده بار پی در پی این کار را انجام داده و بنیان حکومت وسیع اسلامی را پی‌ریزی نمود. اگرچه او به طور دائم نتوانست در پاکستان مستقر شود بلکه هر سال برای پیشبرد اهداف خود از غزنین به آنجا حمله می‌کرد اما در زمان وی شهر لاهور به عنوان پایگاه بزرگ و دایم و سپس به صورت پایتخت دوم غزنویان برگزیده شد و تا ۱۵۰۰ سال پادشاهی غزنویان و به علت مهاجرت مردم از خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و ایران و کشورهای عربی لر رونق و آبادی آن شهر افزوده می‌شد.